



بحران افغانستان تا کجا ادامه خواهد یافت؟

به یک سخن! در مسیر کنونی، تا ابد.

مگر از آنجا که ابدیت، نه در پهنای حیات می گنجد، و نه تفکر فلسفی به کنه آن ره می برد، و نه معرفت علمی هنوز قادر به تعیین آن است. لذا ما ابد را به شیوه متعارف آن بر مبنای دو الزام بکار برده ایم، یکی هرچه را نهایتش هویدا نیست، ما ابدی می خوانیم، و ثانیاً، بخاطر تفهیم و تجسم وخامت وضع ناگوار حاکم بر کشور خویش، آنرا ابدی خوانده ایم که حاضر به تغییر آن، با هیچ مفهوم قصیر دیگر نیستیم. چه با آنکه استعاره ایست؛ اما گوینده واقعی است هوشدار دهنده، زیرا به روشنی میدانیم که اوضاع کنونی، در فقدان یک تفکر سازنده اجتماعی، و عدم وجود یک بنیاد متشکل ملی در افغانستان، تا ابد ادامه خواهد یافت، و با وجود آنکه نگرانی های ملی، بار گرانی را بر روان نا آرام انسان حساس ملت ما گذاشته است؛ اما آنچه را «نگارگر» اندیشه ور نگاشته است، مایه دلهره دیگری است که می گوید: یکی از کارسازان سرنوشت خواب آلودگان جهان گفته است که «جنگ در افغانستان پنجاه سال دیگر دوام می یابد».

با آنکه ملت مظلوم افغانستان صدها سال است که خواب آرامی ندیده و لقمه لذیذی نه چشیده است که خواهد توانست با مشقت و ایثار پنجاه سال دیگر را به قیمت حیات دو نسل، بازهم تحمل کند؛ اما آنچه مسلم است، اینست که جنگ وخیم ترین ارمغان این طرح پرداخته حاکمیت جهانی خواهد بود؛ بلکه آنچه هراس انگیز است، منظره کشور محبوب و ملت تاریخی ما، در فردای سال پنجاهم است. به عبارته دیگر، آنچه آتشی بر جان و لرزه ای بر وجدان ما می افگند و خواب گران ما را برهم می زند، نتایج نهائی این طرح شوم است، زیرا ملتی که سی سال گذشته را در جنگ و بی خانمانی و بی سرنوشتی سپری کرده و رمقی در پیکرش نمانده است، استقلالش معدوم شده، ایمانش مکدر گشته، اجتماعش از هم پاشیده، افکارش مختل و فرهنگش سرسام و نامش با افیون کاری، بر باد شده است، هرگاه پنجاه سال دیگر بر همین منوال باشد آیا نشانش بروی زمین خواهد ماند؟

اگرچه ما به روشنی نمی دانیم که در جریان پنجاه سال دیگر بعد از طالب و القاعده و داعش برچه معجون های دیگری، عباى مقدسات ما را می پوشانند و چه تزویرهایی در ایمان زدائی و تهی سازی ما از شهامت ملی وانسداد تعقل سازنده، ترویج خواهد گشت؛ اما آنچه را میدانیم، اینست که بعد از پنجاه سال، نوای ناقوس، بر سراسر جهان طنین خواهد انداخت، نه برای اعتلای مسیحیت حقیقی و تجلیل از یک دین خدائی؛ بلکه منحیث یک ایدیالوژی پیراسته در دست حکومت اقتصادی جهانی.

چنین جنگی برای برپائی صلح نخواهد بود، بلکه نتیجه آن سقوط همه چیزهائی خواهد بود که ما ارزشی برای ادامه حیات، منحصی انسان در پهنه گیتی میدانیم.

چنین جنگی شکستی نخواهد داشت و نه کسانی که در این جنگ به دنبال هوس های محقر کودکانه خویش درگیر اند، فاتح و مفتوح خواهند بود. فاتحین کسانی خواهند بود که این داستان غم انگیز را چون درامه کمیدی ای نوشته اند، که نه گوش شان صدای انفجاری را می شنود و نه قطره خونی از آنها می ریزد، جز با صحنه سازی های اغفال گرانه و جنگ های زرگری بی درد و رنج که در پایان جنگ، مدال فتح نان و نام جهانیان را بر سینه خواهند آویخت و خویشتن را مصلح کبیر و مبشر فرهنگ پیش تاز خواهند نامید، و برای زحمتکشان نالان جهان، راشن کارت (کارت بهره گیری از جیره غذایی) ها را با موهبتی سخاوتمندانه، تقسیم خواهند کرد.

اما در سوی دیگر، انسان، شکست خورده یک جنگ معمول نخواهد بود، بلکه انسان زبونی خواهد بود که بر قطعات اراضی پارچه شده و محتاج یک سرزمین تاریخی، خواهد زیست که تسلیمی بلا قید و شرط و امحای ملی و انهدام همه جانبه حیات اجتماعی و سقوط ایمان و شهامت و فرهنگ و اخلاق و بالاخره انسانیت را در زیر چرخ های غول پیکر اقتصاد زر اندوز جهانی، مرگبار تحمل خواهد کرد.

آیا این سرنوشت محتوم ماست؟

به یک سخن! اگر نخواهیم، نه!

سوال خواهد شد که آیا ما چنین وضعی را می خواسته ایم که درگیر آن شده ایم؟ پاسخ آنست که نه، ما هیچگاه خواهان چنین وضعیتی نبوده ایم، مگر تقصیر ما آنست که هیچگاه در برابر آن، «نه» نگفته ایم و ما هیچگاه در تردید چنین طرح هائی نه ایستاده ایم. هر که، هر چه را به خورد ما داده است، جویده ایم. مصلحت بینی ما، از تفکر معقول و یا حتی از احساسات حقیقی ما منشأ نگرفته است، بلکه منبع آن علایق مبتذل و کور دلانه ای بوده است که چون مواد مخدر، عقل و فکر و ذکر ما را مسموم کرده است.

دیروز ملت افغانستان بعد از تجاوز شوروی با جوهر تاریخی ای که با خود حمل می کرد، با وجود تحریکات استعمار صغیر اجانب و استعمار کبیر جهانی، وحدت نسبی خود را تا اخراج قشون شوروی از کشور، حفظ کرد؛ اما در فردای پیروزی، با ورود مجاهدان جهاد ندیده و فربه و کاسبکاران داخلی شان بر صحنه سیاسی افغانستان، مرحله نخستین این جنگ هشتاد ساله دستوری، در زیر عنوان اختلاف زبان، قوم، مذهب و محل آغاز گشت که تا امروز این زر اندوزان ملت سوز در این بازار مکاره، سکه ضرب می زنند؛ اما ملتی مظلوم و معصومی را تا اعماق در بیم و هراس یک آینده وحشتناک نگه داشته اند که سرازیری عناصر بی رحم طالب و داعش، موج های گل آلود بعدی این سیل ویران گر بوده است.

مگر مسؤلان تفکر و تحرک انسانی در کشور ما، گاه چون ناظران بی اعتناء و گاه چون مدهوشان سرگردان به این تلاطم های ناروا نگاه کردند، که نه تنها از این غریو مهیب تکان نخوردند؛ بلکه چشم فرو بستند و به اغماء رفتند؛ اما ناگوارتر آنکه حتی عده ای از خط خوانان پرمدعای ما بجای آنکه به رموز این بازی، خویشتن را واقف گردانند، برعکس کفش و لباس از تن بدر کردند و در این مرداب به شنا پرداختند، که همین اکنون رندانه، یکی «غین» را محکوم و «عین» را مکتوم میدارد و دیگری معکوس آنرا، اما در حقیقت هر دوی اینها دانسته و یا ندانسته، بازیگر

همان طرح انشفاق ملی هستند، نه منتقدین عاملان ناگواری ها. الا میدانستند که این ع - غ - س - ق - م - ن و غیره همه، گودی های به تار آویخته ای در دست کارسازان بیگانه اند که در تصامیم ضد مردمی، تاراج دارائی های عامه، تخفیف آبروی ملت، و تضعیف استقلال و حاکمیت ملی، همساز و هم آواز هستند، اما در احقاق حقوق مردم، عمران اساسی کشور، دفاع از آزادی وطن و صیانت از حیثیت ملت ما، اینها به دشمنان خشن از دو تبار متضاد و دو زبان غیر قابل فهم، مبدل می گردند و سر نوشت ملت را بر باد میدهند که امید و توقع خیر و خدمت از آنها، یک خود فریبی تباه کن است.

گفتیم که اگر نخواهیم، روند ناگوار کنونی سرنوشت آینده ما را رقم نخواهد زد؛ لیکن این نخواستن، از تضرع به پیشگاه عاملین بحران، بجا نخواهد گشت. این نخواستن، کرنش بر پای دهشت افگنان خون ریز نیست. این نه خواستن، توقع مرحمت از قدرت مندان جهان نیست. این نخواستن، یک مصلحت بینی خود بینانه نیست. این نخواستن یک گوشه نشینی هیبت زده نیست و بالاخره این نخواستن، بی اعتنائی به انسان دیگر و سرنوشت او نیست؛ بلکه این نخواستن یک اعتراض باشهامت است، اعتراض به حيله گری های ضد ملی است، اعتراض به چپاول دارائی ملت است، اعتراض به قوانین غیر عادلانه و عدم تعميل قانون بر همگان است، اعتراض بر گماشتن عناصر گماشته بیگانگان بر اریکه سرنوشت مردم ماست، اعتراض بر غصب کرسی های تمثیل ملت توسط عناصر نا به هنجار ملی است، و بالاخره این اعتراض بر یغمای آرای ملی، با پول های اجنبی است.

چنان تلقین می کنند که گویا ما هیچ چاره ای جز رأی دهی به روبات های (انسان های کمپیوتری) ساخت اجانب و بیگانگان نداریم. ما را فریفته اند که جز با پول سرشار بیرونی و تبلیغات بلند بالا، اما میان تهی برای شخصیت سازی های کاذب، ما مراجع و محافل و حتی شخصیت های شایسته تدویر سرنوشت خود را نخواهیم یافت.

آیا یکبار به تفکر پرداخته ایم که چه سان مردمان همین سرزمین، سه هزار سال قبل از بین همه محترمان و محتشمان زمان، چوپان بیدار دل و هوشیاری را برگزیدند و بنای کهن ترین مدنیت تاریخی را گذاشتند و آیا همین ملل استوار امروزی، کارگذاران سرنوشت خود را به فرمایش بیگانگان، انتخاب می کنند که چنین کامگار شده اند؟

اگر ما تصمیم بگیریم و به خدا و وجدان خود تعهد بسپاریم، که رأی خود را که بیانگر تعقل، اراده و حیثیت ما و تعیین کننده سرنوشت کنونی ما و آینده اولاد ماست، به یک فرد مصلح و مؤمن و معصوم و دردمند و یک انسان بشر دوست، وطن خواه و ملت پرور بدهیم و بر نتایج اراده سیاسی خود پافشاری کنیم و عقب نه نشینیم، ما نصف راه بهبود و بهروزی را طی خواهیم کرد که نصف دیگر آن با دانش و پشت کار و رقابت سالم و صمیمیت به دنبال خواهد آمد.

پایان